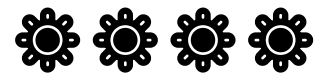


مرد یخی | ترنج, [ترنج], ۲۰, ۳, ۰۳, ۲۸

[۱۸:۲۳]



#پارت ۱۶۴

#ترنج

که تورو با من نبینن زود باش از نیم ساعت گذشت
بیست دقیقا دیگه دنبالتم بای

قطع کرد خدایا یه اعصاب به من بده خفش نکنم بجای
اینکه من برای اون شرط بزارم

و بهش زور بگم اون به من زور می‌گه
پا شدم آماده شدم و از در اتاق رفتم بیرون

مامان خونه نبود فکر کنم اونم رفته بود دانشگاه نمیدونم
چرا ولی حس می‌کردم
یه موضوعی پیش آمده

مامان تو خودش بود و فکرش درگیر بود
یادم باشه امد ازش بپرسم چیشده
و جریانات اخیر برایش تعریف کنم

چون واقعا وقتی با مامان حرف میزنم سبک میشم و اینکه
اونم یه شنوده خوبه و منو راهنمایی میکنه

یه شیرکاکو با کیک خوردم و از پله ها رفتم پایین در باز
کردم که سامیار جلو در خونه ترمز کرد

به طرف ماشین رفتم و بازهم عقب سوار شدم که سامیار
یه دونه زد تو پیشونیش

و گفت: خدایا عاقبت من با این دختر تخس و یه دنده
بخیر کن این دختر منو سخته نده خیلیه

در جوابش چیزی نگفتم و بجاش در محکم بستم بهم و
روم کردم به طرف شیشه که سامیار گفت: سلام عرض
شد

خانم تو رو خدا تعارف نکن بیا بشین پشت فرمون جا من
یه دوبار از روم رد شو اگه اینجوری آروم نمیشی

خیلی جدی و حرصی گفتم: لازم شه همینکارم می کنم
الانم حرکت کن تا دیر نشده

ساميار کم آورد و فهميد الان وقت شوخی نیست گفت:
بله قربان امر ديگه ایی نیست و...

مرد یخی | ترنج, ۲۹,۰۳,۲۰ ❁

[۲۰:۰۱]





#پارت ۱۶۵

#ترنج

سامیار کم آورد و فهمید الان وقت شوخی نیست گفت:
بله قربان امر دیگه ایی نیست

جوابش ندادم و بقیه مسیر تو سکوت گذشت خیابون
پشت دانشگاه به سامیار گفتم نگه داره پیاده شم

از در ماشینش پیاده شدم و تا دانشگاه پیاده رفتم وارد
محوطه دانشگاه شدم

که چندتا از بچهها رو دیدم اونا هم با دیدن من دستشون
بلند کردن به طرفشون رفتم

و بعد از سلام حال احوال پرسیدیم شروع به حرف
زدن کردیم

نیم ساعت تا شروع کلاس مونده بود

نگاهی به اطرافم کردم بینم سامیار مبینم که باهاش
چشم تو چشمش شدم

کنار همون دوستای همیشگیش بود

چشمکی بهم زد که بی تفاوت نگاهم ازش گرفتم الان
دقیقا همون زمانی بود که می خواستم

دقیقا مقل همون لحظه ایی که سامیار وسط محوطه
جلوی دانشجوها منو خورد کرد

داشتم به حرفای بچهها گوش می دادم
که صدای سامیار آمد که صدام کرد

چرخیدم طرفش که با صدای بلندی گفت: آقایون و خانم
ها یلحظه توجه کنید

کسایی که تو محوطه بودن نزدیکمون آمدن و زل زدن

به سامیار دروغ چرا یلحظه خودم پشیمون شدم از
اینکار

الان حراست میاد همه چی خراب میشه

و باز یه معرکه دیگه من قبل از آشنایی با سامیار تو این
دانشگاه آهسته می رفتم آهسته می ادمم و.....